

رو بمن کرد و گفت

دیدی چه طرز کول خوردم! دیدی چگونه بدست شدم! دیدی چسان بی اعتبار گردیدم! دیدی چه قسم مغبون و خسارت مند شدم! دیدی چگونه نصایح سودمند تو و مثل تر را نشنیدم و بدم شوم بهائیان افتادم! و بالاخره دلال دزد و حمال بی اجر و مزد شدم

اینک پس از چندین سال که خیلی نزدیک رفتم و از محارم اسرار آنها شدم و مسافرت های تبلیغی کردم و رئیس آنها را ملاقات نمودم * خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم

دین نبود و دام بود * حق نبود و حقه بود * راست نبود و دروغ بود * رحمت نبود و نقت بود * آب نبود و سراب بود * نور نبود و ظلمت محض بود *

اقای نیکو — بشرافت دوستیت قسم علاوه از فجائع و جنایاتی که از آنها برای العین دیده ام * علاوه از آن بی عصمتی هائی که از زنهاى آنها فهمیده ام * علاوه از آن سوء اخلاقی که از مردانشان مشاهده کرده ام * علاوه از آن فحشائی که از عمومشان دانسته ام * علاوه از آن کلمات متناقضی که از خدای حضرات و خدا زاده آنها خوانده و محفوظ دارم *

همان چهار دلیلی را که چند سال قبل باب و تابی برای شما ذکر میکردم و شما بحسن اخلاق می پذیرفتید پس از واقف شدن و محرم گردیدن با حضرات و اطلاع از خودشان و اقرار و اعتراف تاریخی مسام خودشان معلوم گردید که تمام آنها دروغ و مغالطه بوده است

چنانکه ناگزیرم برای جبران سیئات گذشته خود همان

چهار دلیل را که دلیل حقیقت انبیاء منظم است ذکر کنیم و نهایت
نمایم که آن دلائل در این طایفه وجود نداشته و ندارد بلکه بطور
مالطه برای آنکه چون من بد بخنی را بدام شوم خود گرفتار
نمایند آنها را ذکر میکنند در صورتیکه هیچکدام ادلائل در رئیس
آنها وجود نداشته است

دعوت

سید باب دعوت مستقیمی نکرد اول گفت من باب علم
بعد گفت من نایب خاص امام دهمه سیم گفت من قائم موعودم
دفعه چهارم گفت امام زمان پسر امام حسن مسکری است وحی
و حاضر است و لعنت کرد کسیرا که منکر وجود او باشد و اگر
بهاثیان انکار کنند شرح سوره کوثر حاضر است

و اما میرزا که امروز بهائیان میگویند در قطب افق قیام
کرد . و دعوت فرمود و استنادشان بان الواحی است که کم کم
بعد از فوت میرزا از زیر پرده بیرون آمده و بدست آن ها
افتاده است در آن روز که خودش حی و حاضر بود و با مسلمین
بغداد و عکا و حلبا معاشرت میداشت جز بیک نفر مسلمان که بطبع
احکام و شریعت خاتم انبیاء است خودش را معرفی نکرده است

تهایت آن بود که نزد مسلمین فلسطین که اهل سنت و
جماعت خود را مسلمان سنی قلمداد می کرد و میگفت این
تشییاتی که بما وارد کرده اند و ما را سرگون نموده اند برای
این بوده که عادات و اصول رفیقه را (شیعه) نه بستند ایم
و همین مسئله هم سبب بود که وقتی میرزا فوت کرد مسلمین
عکا تشییع جنازه کردند و تائینات (خطابه) که برای فقید میخوانند (

برای او گفتند که آن تائیدات را میرزا ابوالفضل کلرایکابی (در اوقاتی که بهائی بود و فراتر را نوشت) در فرید و لیل غلط نداشتن عربی های میرزا قلمداد میکند

اری اگر مسلمین عکا میدانستند که میرزا دوسر سردعوتی دارد و از ظل شریعت خاتم انبیاء خارج شده است نه تنها با او معاشرت نمی کردند و در فوت او طاب مغفرت نمی گفتند بلکه روزهای جمعه هم که برای ایشام نماز جمعه در مسجد حاضر می شد البته بمسجدش راه نمیدادند

نیگوی عزیز - چون غرض من این است بهائی زادگان بیچاره که از این قضایا واقف نیستند و بصرف تعصب که پدرشان بهائی بوده یعنی قریب خورده اها نیز متابعت میکنند و عاشق بی جهت شده اند واقف و مطلع شوند می گویم که جناب میرزا تمام ماه رمضان را نیز روزه می گرفت مردان و بیروان علت سئوال میگردند در جواب میگفت اگر من روزه بگیرم احباب عکا نیز روزه نخواهند گرفت بلکه در ملاه افطار خواهند کرد صرفی ز کبج صومعه در پای خم نشست

تا دیدم محتسب که سبوی می کشد بدوش و دولت و ملت عثمانی مطلع می شوند که ما طریقه دیگر و شریعتی غیر از اسلام داریم و بدین واسطه من و عاااا و احباب را معدوم میکنند

بخاطر دارم یکروز برای تنبه و تذکر یکی از بهائی زادگان این قضایا را می گفتم که میرزا شماها در مدت حیات خود دعوتی نکرد و ظاهر مطع اوامر اسلام بود گفت مصلحت وقت اینطور بوده چنانکه عیسی هم غسل تعمید از یحیی گرفت اما خیلی نادانی و غفلت او تأسف خوردم

(ای پانمی که در محفل چهار نفر به چاره بی اخلاق
متدین را بر میآوری و رجز خوانی میکنی که هاءالله در قطب
افاق دعوت کرد اینطور بود)

ضحک تر از همه این است که پس از چند سال که میرزا
پیر شده و ضعف بر او مستولی گردیده بود بهائیان عسکرا
محض اینکه خدای آنها (میرزا) بواسطه ضعف روزه گرفتن
مرض و ناتوان نشود در اول ماه مبارک همگی جمع شده و
مرضه خدمت میرزا نوشتند و در آن سوگند های غلاظ و شهاد
خوردند که اگر وجود مبارک تحمل سختی صوم را برای این
قوم می کند که افطار نکنیم ما همگی قسم می خوریم که روزه
بگیریم مشروط اینکه هرکس مبارک خود را بسختی صوم بتلاغر نماید
و همه امضا کردند و آن عریضه را تقدیم نمودند

همین کسی که بقول بهائی بیخبر در قطب افاق بیماری خود
دعوت کرد از ثمرت محافظه کاری چنین جواب داد * ما عریضه
شمارا بملاه اعلی فرستادیم یازده روز میرود و یانزده روز
جواش میاید * گنایه از اینکه باید از ترس روزه بگیریم .
در اینجا مشکین قلم که یکی از بهائیان است و خیلی مزاح
بود این مزاح را کرد و گفت

(شخصی دعا کرد مادرش بمیرد و پدرش زن جوانی بگیرد
تاوسائل راحتی و عیش و نوشش فراهم کرده دعایش معکوس
شد پدرش مرد و مادرش شوهر جوانی کرد و بزحمتش انداخت)
اینک ما بهائی شده ایم از زحمت روزه سی روزه خلاص شویم
حالا باید هم روزه سی روزه را بگیریم و هم نوزده روزه را این
را (۱) حیا للعجال و ان را خوفاً للآفتال

مخفی نماند که بواسطه همان محافظه کاری گرفتن روزه
نوزده روزه هم ممنوع بود که میرزا مسلمین آن دیار بی برکت
و اسباب زحمت اثین گذار شود

مزیم نیگو - والله و بالله من باور کردم و فریب خوردم
و تصور نمودم که دعوت میرزا چنان که مباحثین میگفتند بالاتر
و شدیدتر و مهم تر از دعوت خاتم انبیاء بود لا اقل بمثل دعوت
حضرت رسول بوده که آن حضرت وقتی مبعوت شد عادات قوم
و ساکنان جزیره العرب بت پرستی و یهودی و مسیحی بودند همه
انها اعلان فرمود که شریعت شما منسوخ شده و خود وجود مبارکش
تشریف برده بتهارا شکستند من نیز کمان کردم بلکه یقین داشتم
که میرزا نیز لابد با تمام جماعت مکا گفته است - دیگر لازم نیست
بمسجد بروی و نماز جماعت بخوانی چرا که من فرستاده خدایم
یا خود خدا هستم و جمعه و جماعت را نسخ کرده ام
ولی متاسفانه وقتی وارد بهائیان شدم پس از چهار سال و
پنجسال باینگونه مسائل واقف گردیدم

و هم چنین میرزا عباس خودش را یک نفر مسلمان بهائی تصور
میگرد و بهائی را مانند اسم قامیلی که مرسوم همه جا است یا
طریقه تلقی می نمود و از این جهت بود که مسلمین حیفاً با او
محشور بودند و در فقدان او متأثر و متألم شدند و تشییع جنازه
آورا نمودند و مانند فقدان پدرش تاینات و خطبات خواندند چه
که بظاهر یک حرکتی مخالف اسلام از او ظاهر نشده بود و
یکطرفی بر ضد شریعت اسلام از او نشنیده بودند و یک نماز جماعت
از او ترک نمود

و اکنون نیز اگر کسی برود حیفاً و از شوقی افندی سوال

کند آیا شما بنسخ شریعت اسلام قائلید؟ خواهد گفت معاذ الله
برای اینکه میدانید چه خبر است

نیکو — هنوز بهائیان ایران که اقدس را کتاب اسمایی
خود می دانند و او را ناسخ جمیع کتب می پندازند و تصور
می کنند که میرزا این کتاب را مانند قرآن که خاتم انبیاء بقوم
ایه ایه که نازل می شد میفرمود این کتاب اقدس نیز بمسلمین
سوریه و فلسطین یا لا اقل بقاضی عسکری امام جماعت حیفاراچه
داده اند — نه والله — هنوز کتاب اقدس را پنهان می کنند و
در عسکری و حیفاراچه خود بهائیان نیز کتاب اقدس ندارند و در حقیقه
بی کتابند و من باب محافظه کاری در اینجا نگاهداری کتاب اقدس
برای بهائیان ممنوع است

تأیید گفتار

اوقاتی که نگارنده در مصر بودم کتاب اقدس را یک شخص
مجهول الحالی که عکس او در اروپا صفحه ۵۱ گراور است
یکروز بدست یکی از بهائیان می بیند و يك جمله [ایه] او را
استنساخ می نماید این قضیه به محفل روحانی پرت سعید رسید
از آن بهائی مواخذه شده که چرا کتاردی فلان کس کتاب اقدس
را بیند و بعد که دید چرا کتاردی استنساخ نماید؟

عرض این است اینکه بهائیان ایران در نزد بعضی پیغمبران
بگویند که بهاء الله آمد و کتاب اقدس را مآخذ سایر انبیاء مرسل
که صاحب کتاب بودند آورده و بهمراه اهل عالم ابلاغ کرده است
چنین نیست یا گوینده عمدتاً دروغ میگوید و یا مانند همین شخص
ساده پیغمبرانه نقل قول دروغی را می نماید

و برای آنکه مطلب و مدعای خود را در پیمان داشتن کتاب اقدس و سایر الواح میرزا اثبات کنم عین لوح میرزا عباس را که در آخر لوح لاهه است و برای شیخ فرج الله کردی در جواب استجازه طبع کتاب اقدس نوشته است می نگارم و معذرتی نمایانم که شیخ فرج الله مذکور نیز طبع اینگونه کتب را از نقطه نظر تجارت و استنفاذ متعجب می شود نه فقط مصرف ایمان و خلوص و تفصیل لوح لاهه و نقطه نظر سیاسی آن لوح و علت آنکه مخصوصا از طهران شخصی را طلبیدند که حامل آن لوح واقع شود با شرح حال حامل در مجلد دوم این کتاب خواهم نگاشت . —

هو الله

ای زنده استآن مقدس مکتوب جواب نامه جمعیت لامهای ارسال کردید اگر طبع و نشر خواهید ضرری ندارد آنچه در این ایام بجائز الطبع است اجازه طبع داده می شود زیرا هر زمانی را اقتضائی رساله [۱] که خطاب باین الذئب است در ایام مبارک اجازه استنساخ نفسی فرمودند چنین اقتضا میکرد حال طبع و

(۱) کتاب ابن الذئب مشتمل بر عربی و فارسی است میگویند که میرزا برای مرحوم آقا شیخ محمد تقی اصفهانی (آقا نجفی) فرستاده است در صورتیکه اگر چنین می بود از شهرت و استنساخش اندیشه نداشتند و نمی همرا سید اند و علاوه فائده مرحوم شیخ مطلع می بودند در صورتیکه خبر ندارند یعنی چنین گوی ارسالی نشده پس لوح ابن الذئب نیز مانند الواح ملوک و سایر الواحی که در آنها ذکر الوهیت و یا رسالت کرده الواح زیر دو شکی هستند که بهرور و دهور هر وقت اولیاء امر الله مصلحت دیدند افتائی میکنند و اجازه طبع و نشر میدهند ! و عجب در این است در آخر کتاب ابن الذئب چند خبر معمول مصنوعی در فضیلت عکا ذکر کرده است ! !

نشر شد کتاب اقدس اگر طبع شود نشر خواهد شد در دست
 اراذل متمصبین خواهد افتاد لهذا چنانچه

بلی بعضی از ملاحدین مثل میرزا مهدی یک از متزلزلین
 بدست آورده و نشر دادند ولی این در رسائل ملاحدین مندرج
 چون بعضی و عداوتشان مسلم در نزد عموم قول و روایتشان
 مجهول و مبهم است ولی اگر بهائیان نشر دهند حکمی دیگر دارد
 قرآن بیست و شش سال در نزد کتاب و حی محصور بود
 در زمان خلفاء انتشار یافت و آن نیز محصور در نسخ معدوده
 بود و طلیک البهاء عبدالبهاء عباس

سبحان الله میرزا عباس در اینجا بطور واضح و صریح می
 گوید اگر اقدس را دیگری نشر بدهد ما میتوانیم انکار کنیم ولی
 اگر بهائیان منتشر نمایند حکمی دیگر دارد! و مع هذا هنوز بهائی
 زادگان بدبخت خبردار نشده اند که پدرانشان چه فریبی خورده
 و دستخوش چه اوهای کشته اند بلکه بصرف تبعیت دیانت پدری
 و تمرینات اولی بدین اوهای موروثی داخلش و گرفتار گردیده
 و شاید بعضی از آنان نیز از نکارنده رنجور شوند که چرا پرده
 از روی حقایق بر می کشم و مطالب را اشکار میکنم

در صورتیکه اگر قدم طلب و سلوک را در سبیل معرفت
 سلطان قدم گذارند و سینه را که سر بر درود و جلوس معرفت
 سلطان ازلی است لطیف و نظیف نمایند و همچنین دل را از علاقه
 اب و کلی بعضی از این خرافات موروثی بآک و مقدس فرمایند
 و حلقه چشم صبر و نیازمندی را بحدیقه توحید و ایمان
 بکشایند چه حوریات معانی بینند که سر از عرقه کلمات بیرون
 آورده و چه غلماهای معنوی مشاهده کنند که بر قصور عبارات

جالس شده اند جنات تجری تحتها الاثمار بینند و در ظل همایون
 شجره مبارکه اسلام ماوی گزینند و بدون جهت عاشق سرکار
 اقا نشوند و بدون دلیل از این منہج فویم اعوجاج و انحراف
 حاصل نمایند و کارنده را ملائکہ رحمت شناسند که جز برای
 تذکر و خیر آنها چیزی نه نوشتیم و غیر از خدمت بعالم انسانی مقصودی
 نداشتیم * انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما افورا

ایضاً تأیید کوینده

برای شاهد قضیه که میرزا در حدود فلسطین و سوریه
 ابتدا دعوتی نگردید بلکه من باب احتیاط تبلیغ را هم در آن حدود
 حرام نموده که میاذا سر و صدائی بلند شود و مشیت او نزد
 مسلمین آن اقلیم باز گردد عین لوحی را که میرزا عباس برای
 شیخ فرج الله زکی گردی در مصر (قاهره) فرستاده است درج
 می کنیم و از آن لوح نیز مطلب دیگر هم مستفاد می شود
 آن اینست که چون خود میرزا عباس می خواست بمصر برود
 زمینه سازی می آرد که احباء انجا ابتدا صحبت مذهبی یا تبلیغی
 نکنند که زمزمه بلند شود و آشوبی واقع گردد که اسباب زحمت
 او شود یا اسببی بدو وارد گردد اینقدر برای خودشان محافظه
 کاری میکردند و در عوض دیگران را در بلاد دور دست به تبلیغ و
 نشر نفحات تحریص و تشجیع می فرمودند

مصر حضرت شیخ فرج الله ملاحظه فرمایند

هو الله (۱) ای شیخ محترم در السنن و افواه ناس مفتربانی
 چند انتشار یافته که ضرر بامر دارد لهذا باید من ملاقات با

بعض فرسوسه نمایم و این افکار را زائل نمایم و تا بحال هرکس ملاقات نمود منقلب گردید اگر نفسی از احباء زبان به تبلیغ کشاید و نفسی حرفی و لو بمداغه نزد مردم بکلی فرار نمایند و نزدیک نیایند لهذا جمال مبارک تبلیغ را در این دیار حرام فرموده اند. مقصود این است که احباء باید که ایامی چند بکلی سکوت نمایند و اگر کسی مشغول نماید بکلی اظهار بی خبری کنند که همه و دمدمه قدری ساکن شود و من بتوانم که بمصر ایام و یا بعضی از نفوس مهمه ملاقات کنم زیرا حال حکمت اقتضا چنین مینماید لهذا جمیع احبا را بکلی از تکلم از این امر البته حال منع فرمائید و علیکم التحية والفضل والاحسان من الرب المنان ع ع

اینجا ملاحظه کنید آقایان چه قدر خودشانرا دوست دارند که برای چند روزه که میخواهند بمصر تشریف ببرند همه خودرا از تبلیغ کردن مرام و مبادی خود نهی میکنند و بانها تاکید می کنند که ابتدا اسم این امر را هم نبرید تا من مدتی که در مصر هستم خوابموش محض شوید و مسلمانان صرف گردید و قتیکه من از مصر مراجعت بعیفا کردم پدر خودتانرا در آورید و خودتانرا باتش نزدیک !!

نمی دانم در اینمورد بهائیان بهوش می آیند و متذکر میشوند چنانکه ولای آنها بحفظ خود می کوشد و از نشر مرام و اصول خود تعطیل می کند چرا ان ها کاسه کرم تر از اش شوتند و خودشان را برای منافع دیگری بزحمت و مهلکه اندازند لا اقل بخود او تاسی نمایند

بلی در انجا بشیخ فرج الله اطور دستور می دهد و در

ایران که هرگز عبورش نمیافتد بمن اینطور دستور میدهد

هو الله

ایها الرجل الرشید انی اشکر ربی الکریم بما کشف عنک
 غطائک و بصرک الیوم حدید * و اربک ملکوت السموات و
 الارض فی هذا الیوم العظیم و ایقظک من رقدک بالثناء المرتفع
 من الملاء الاعلی مبشرا بظهور الجمال الاهی من الافق المبین
 فا ستبشر ببشارات الله و عسر الذیل و لا تخف الویل واجتهد
 فی اعلاء کلمة الله فی تلك العدوة القسوی وانطق بالثناء علی الله
 فی المحافل الکبری واقم الحجج المقاطعه علی اشراق شمس الحقیقه
 من الافق الاعلی و الله یؤیدک علی ماشاء ان یرک لقوی قدید
 و علیک البهاء الاهی ۲۰ رمضان ۱۳۲۷ عبد البهاء عباس

اری این اقا یسر همان کسی است که خودش در عکا
 مسلمان محض بود و نماز جمعه از او ترک نشد ولیکن در سرس
 ناغذ با طرف می نوشت که من خدایم نه ان دعوتی که دیگران
 هم در مقام عرفانی کرده اند مانند حسین منصور حلاج و بایزید
 بسطامی *

خیر * جناب مبرزاً در دعائی که برای روز تولد خودش
 ساخته و مانند زیارت نامه اش که اقلاً فرصت نداده بود تا خودش
 درگذرد و پسراش در حق او زیارت نامه و دعای روز تولد بگویند
 میگوید * الیوم یوم ولد فیہ من لم یلک ولم یولد *

نذر بندی دو نفر بهائی

اوقاتی که تکارند در مملکت بر ما در رنگون بودم دو

نفر بهائی در این خصوص صحبت و معاشرت کرده بودند * ان یکی گفته بود سرکار اقا (میرزا عباس) در حقیقت نماز جماعت میبرد و این یکی که سید مرتضی است و برادر سید جنابعلی، رئیس محفل روحانی رنگون بود انکار کرده بود که چگونه می شود کسیکه خود صاحب بادی و اصولی است بمبادی و اصول خود عمل نکند و بمبادی و اصولی که خود آن را منسوخ می داند عامل شود * ان یکی گفته بود و الله اینطور است * این یکی گفته بود هرگز اینطور نیست چرا که این اغراء بیجهل است و مخالف با دعوت و صحبت قرل می شود اگر خاتم انبیاء صلی الله علیه و اله در هکله خود با عادات و آداب بت پرستان موافقت می فرمود و تبعه خود را در یمن و حجاز امر با اصول اسلام میکرد سرکار اقا نیز این کار را می کند

بلاخره اصرار در عقیده هر کدام را مجبور کرده بود که تندی بسته و بنده را حکم قرار داده که من براه و علیه هر يك تصدق کردم ان شرط و تدر اداء شود

تا گاه هر دو وارد منزل شدند نخست سید مرتضی با چهره بر افروخته و با لحن انکار آمیزی از من پرسید مگر می شود سرکار قانبر خلاف عقیده و گفته خود عامل شود و بادی و اصول خود را ترك نماید ایشان که میگویند شریعت اسلام منسوخ شده چگونه میروند نماز نسخ شده را بجای آورند این مدعی است که او در حقیقت نماز جماعت حاضر میشود ؟

فرا خنده در گرفت و گفتم پدرش نیز در ماه رمضان از ترس روزه می گرفت * یکدفعه بحالت تعجب و حیرت افتاد

و هر دو رفتند

سیس معلوم شد که بواسطه همین راستی که من گفتم او از کله اغنام الهی جدا شد هر چند در ظاهر نظر به رعایت برادرش تظاهراتی میکرد ولی فهمید آنچه را که باید بفهمد و صبح در این است روزی برسبیل اتفاق یکی از میرزین و روحانی ترین بهائیان این حکایت را از من شنید و رنجور شد و گفت شما چرا این راست را گفتید که او بلغزد و از طریق بهائی خارج شود گفتم اولاً من اینقدر علاقه مند نیستم که کسی بهائی شود و ثانیاً دینی که بر است گفتن نا یابدار بماند همانا پایه او بنا راستی است .

استقامت

سید باب استقامتی نکرد و تکیه باو تعرض شدید شد در بالای منبر شیراز در حضور جمعی رفت و علناً گفت مرا علمی نیست که ادعائی بر او مترتب شود و لعنت فرستاد بر کسی که مدعی اینگونه مقامات شود

عزیزم نیکو — علاوه از آنکه توبه کرد (۱) و توبه اش تزه علماء اعلام پذیرفته نشد چنانچه بعداً گفته آمد عین عربضه و آکه ناصر الدین شاه در ایام ولایت عهدیش نوشته و در آن نیز استغفار و توبه نموده درج میکنم

(۱) تقریباً در بیست سال قبل چون میرزا عباس از دست تبعه میرزا یحیی خسته شده بود امر داد که توبه نامه سید باب را طبع و منتشر نمایند تا تذبذب و تزلزل سید معلوم گردد که ازلی ها اینقدر بسید باب نبالند و افتخار نکنند !!

عریضه سید باب بولی محمد

روحی فدک الحمد لله که مثل ان حضرت را بشووع رافت و رحمت خود قرار فرموده که رحم بر چاکران و ترحم بر داعیان می فرماید این بنده را مطلقاً علمی نبوده و نیست که منوط باد صائی باشد و ادعاه نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه السلام بصرف قول باطل است و بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعائی دیگر در هر حال تائب و مستغفرم و وجود خویش را ذنبی عظیم می شمرم مستدعی از الطاف شاهنشاهی و ان حضرت چنانم که بنده را از الطاف خود محروم نفرمایند

و توبه او را اعلام نپذیرفتند و بالاخره حکم مرتد فطری را درباره او اجرا کردند چنانکه در جواب توبه نامه او مرحوم سید علی اصغر شیخ السلام تبریز مرقوم فرمودند

پذیرفته نشدن توبه سید باب

سید علی محمد شیرازی - شما در نزم میمون و محفل همایون ولیعهد دولت بیزوال ابدالله و نصره در حضور جمعی از علماء اعلام اقرار بمطالب چندی کردی که هر یک جداگانه باعث ارتداد شما است و توبه مرتد فطری مقبول نیست چیزی که باعث تاخیر در قتل شما شده شبهه خبط دماغ است که اگر ان شبهه رفع شود بلا تأمل احکام مرتد فطری بشما جاری خواهد شد حرره خادم الشریعه المطهره علی اصغر الحسینی (ابوالقاسم ابن علی اصغر الحسینی) و شاید عین خط توبه نامه سید را در جلد دوم کراور کنیم و میرزا نیز ادعائی علمی نکرده بود که استقامتی بر او لازم شود چه که استقامت فرع دعوت است بلی اگر اینگونه الواحی که پس از فوت او افتاب شده و نزد بهائیان منتشر گردیده دعوت باشد انوقت

می گوئیم که استقامت میرزا مانند استقامت انکسی است که در محبوسیت افتاده و یا در چاه سرنگون شده است
معروف است کسی بچاه افتاده بود و ناله می کرد دیگری بالای چاه آمد و باو گفت ای صبر می کنی بروم دلو و طنابی حاضر کنم و تو را از چاه بیرون کنم ؟ گفت اگر صبر نکنم چه می توانم کرد

میرزا اگر می توانست بهر وسیله خود را تبرئه کند می کرد و لیکن چون قضیه سیدباب را دیده بود که با توه که کرده معینا علماء اعلام پذیرفتند و بالاخره او را کشتند ایشان دیگر مرتکب دعوت و ادعائی دینی نشدند و فقط خود را به یک کفر مسلمان مظلوم معرفی می داشت و هر زمان هم يك نفر از استانه (اسلامبول) حرکت بغلسطین می نمود میرزا نوشتجات خود را از اینخانه بان خانه می فرستاد و مخفی می نمود بلکه از کثرت محافظه کاری از این شهر بان شهر می فرستاد و اینها از بدیهیات و مسلمنیات نزد خود بهائیان است حتی نماز نه رکعتی را که در کتاب اقدس برای امت خود نازل کرده است یا بواسطه آنکه نوشتجات میرزا از اینخانه بان خانه و از این شهر بان شهر بطور خفیه فرستاده می شد و مخفی می گردید مفقود شده که دست ولی امرالله کنونی (شوقی افندی) باو نمی رسد و یا آنکه اساسا دروغ بوده و چنین نمازی نداشته و یا آن که هنوز مصلحت نمی بیند نماز میرزا را اقتبای کند تا امت شرق و غرب بهائی باو عامل شوند شاهد قضیه آنکه تقریباً بیست سال قبل بهائیان نماز نه رکعتی را از میرزا عباس درخواست نمودند و چون خیلی اصرار و الحاح داشتند میرزا عباس هم که در آن اوقات با میرزا محمد

علی برادرش در سر اندوخته های پدر زد و خورد داشت در جواب انها نوشت * که نماز نه رکعتی را میرزا محمد علی با سایر چیز های قیمتی دزدیده است !

باری مقصود از استقامت بود که فرع دعوت است و اصلا دعوتی نکرده بود تا استقامتی بر طبق او بکنند و هر اوحی که دران دعوت و ادعائی باشد بعد از میرزا افتابی شده حتی کاغذی را که برای شیخ عبد الرحمن کرکوتی که شخص بی اهمیتی بود نوشته است و آن مراسله نزد بهائیان معروف بکتاب هفت وادی است در انجا میگوید * این بنده خود را در ساحت یکی از احبای خدا معدوم میدانم و مقفود میشم تا چه رسد در بساط اولیاء فسیحان ربی الاعلی *

کتاب هفت وادی

مخفی نماناد کتاب هفت وادی و چهار وادی (که خوب بود اورا یازده وادی نام نهادند) کتابی است که میرزا برای شیخ عبد الرحمن کرکوتی نوشته است و چون ان شخص از مشایخ تصوف بوده عینا مصطاحات عرفا و صوفیه را بدون يك کلمه تحریف از کتب آنها استخراج نموده و برای شیخ مذکور فرستاده است * شاید اورا بدینوسیله بخرد مشفق و دوست نماید .

و شکفت نیست . هائی زادگان از این کلام منقبض و رنجور شوند چه که انها اطلاعی از کتب ندارند و کلمات عرفا و صوفیه را ندیده اند * ولیکن تکرار شده که به کتب انها واقف و به مصطاحاتشان مطلع میدانم که ان یازده وادی یا ستمناه صفحه اخر ان جمیعا عین عبارات و کلمات عرفا است و ان صفحه اخیری که میرزا از معلومات شخصی خود در هفت وادی بیان افزوده

معنی کنجشك است که در معنی کنجشك میفرماید
 آنچه از بدایع فکر در معنی طیر معروف که بفارسی او را
 کنجشك مینامند زار فرمودند معلوم و محقق شد گویا براسرار
 معانی واقف شده اند ولیکن هر حرفی را در عالمی باقتضای آن
 مقصودی مقرر است بلی سائلین از هر اسمی رمزی و از هر
 حرفی سری ادراک می نمایند و اینجور وفات در مقامی اشاره
 بتقدیس است (ك) ای کف نفسك عما يشتهي هو بك تم اقبل
 الی موليك (ن) نزه نفسك عما سويه لتفدى بروحك فی هویه
 (ج) جانب جناب الحق ان یبقی فیک من صفات الخلق (ش)
 اشکر ربك فی ارضه لیشکرک فی سماؤه و انکات السماء فی عالم
 الاحدیه نفس ارضه (ک) کفر عنک المحجبات المحدوده لتعرف
 مالا عرفته من المقامات القدسیه و انک لتوسع تغمات هذا الطیر
 انفایه لتطلب من الاکوس الیاقیه الدائمه و تترك الکؤب الفانیه الزائله
 و السلام علی من اتبع الهدی
 و قدری از اول و آخر کتاب چهار وادی نیز ذکر میکنم
 شافزارین بحسن ترصیح و تطبیح مبرزان واقف شوند که بقرات
 کلمات عرفا و صوفیه را بچه تکلف و تصنی ترصیح و تدوین
 نموده است

اول چهار وادی

هو العزیز المحبوب ای خیر الحقی حسام الدین راد که فلک
 در کان چه تو شاهی نژاد نمیدانم چرا بکمر تبه رشته محبت را
 (۱) در اینجا به اثبات میتواند باعجاز میرزا و قوه محیطه او در
 علم استدلال کنند و برهانشان آنکه قوه اعجاز کف فارسی را بدل با کف
 عربی فرموده است

کسیبختند و عهد محکم مودت را شکستند مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فتوری در خلوص نیت پیدا گشت که از نظر محو شدم و سهواً امدم

چون مخالفت بدیدی که ملاحظت بریدی مگر آنکه ماضی فیهم و تو احتشام داری و پایک میر از کارزار بر گشتی مگر نصیحه اید استقامت شرط راه است و دلیلی و روه بارگاه ان اللین قانوا و بنا لله تم استقاموا قتل علیهم الملائکه و دیگر میفرماید قاستقم كما امرت لهدا المستقرین بساط وصول را این سلوک لازم و واجب است من آنچه شرط بلاغ است با تو میگویم تو خواه از سخنم بند گیر و خواه ملال اگر چه زیارت جواب نامه نموده ذکر ارادت نزد عقلا خطا و بیجا است ولیکن محبت بدیع ذکر و قواعد قدیم را منسوخ نمود و مدوم کرد

قصه لیلی مخوان و غصه مجنون عشق تو منسوخ کرد ذکر اوائل نام تو میرفت عاشقان بشنیدند هر دو برقص آمدند سامع و قائل من سر هر ماه سه روز ای صنم بیگمان باید که دیوانه شوم همان که امروز اول به روزه است و روز فیروز است بی فیروزه است شنیدم برای تمجید و تدریس به تبریز و تغلیس حرکت فرموده اید و یا برای خروج معازج بستندج تشریف برده اید الی آخر

آخر چهاروازی

مدتی است که این نوشته را بیاد عمل شروع نمودم و چون کاغذ قبل ملاحظه نشد قدری ابتدا نگه و حکایت رفت ولیکن نوبت نازه رفع نمود و سبب شد که رقعہ را ارسال نمایم ذکر حب بنده در آن حضرت احتیاج اظهار ندارد و کافی بالله شهنشاد و در خدمت

جناب شیخ محمد سلمه الله تعالی باین دو فرد اتفاقاً نمودم معروض
 دارند * من کوی تو جویم که به از غرض برین است * من روی
 عوینم که به از باغ جنان است * اوا عرضت امانه لعشقی علی القلب *
 انی ان یحملنها فصار منصفقا * فلما افاق قال سبحانک انی تبت
 الیک و انا اول المستغفرین و الحمد لله رب العالمین * شرح این
 هجران و این خون جگر * این زمان بگذاو تا وقت ذکر * خوشتر
 ان باشد که سر دلبران * گفته اید در حدیث دیگران * قته و
 اشوب و خون ریزی مجو * نیش از این از شمس تبریزی مگو *
 و السلام علیکم و علی من طاف حولکم و فاف بقلوبکم انچه بتده
 از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خونی (۱) مرکب
 می شود اگر چه سدی در این مقام فردی ذکر می نموده * من ذکر چیز نخواهم
 بنویسم که مگس * زحمت می دهد از بسکه سخن شیرین است * دیگر
 دست از تحریر عاجز شد التماس می نماید که بس است لهذا می گویم
 سبحان ربی و رب العزة عما یصفون * اینکه وقت خوانندگان و اقرات
 تحریرات فوق ضایع نمودم و اول و آخر کتاب چهاروادی را
 ارائه دادم برای ان بود که بدانند کسی که برای شیخ عبدالرحمن
 گرگوتی گمنامی که حتی در میان متصرفه هم معروفیت ندارد این
 طور عریضه نگاری کند بملائی و سلاطین مصر خود خطابات
 هدیده که ان روز نبوده و امروز نزد به بیان افتابی شده امبفرستد

(۱) خاطر قراء محترم را بحسن ترصیح و تلمیح میرزا متوجه
 میکند که علاوه از آنکه مطالب و شواهد باید بگرم ربط نیستند در خاصیت
 مرکب نیز اهتمام کرده زیرا مرگبی که شیرین باشد و قابل خوردن مگس
 شود معیوب و بد است و مرکب خوب بالضروره تلخ است

نفوذ

نفوذی که بهائیان باو خیلی می بالیدند و اعظم معجزات می شمردند و بمن می گفتند نصف اهالی امریکا و ثلث مردم اروپا باین امر مؤمن شده و در ایران اغلب وزراء و رجال و اعیان و اشراف بهائی هستند و من ساده لوح چون این حرف را از هر کدام ان ها می شنیدم مانند خبر تواتر او را تلقی کرده و باور می کردم و مخصوصاً یکروز یکی از مبلغین مبرز میگفت عظمت امر بهائی را باین که سرکار اقا (میرزا عباس) در یکی از شهرهای اروپا در مجمعی خطابه خوانده که هفتاد هزار نفر از روز ایمان آورده اند و روز دیگری از مبلغین در مجمعی میگفت در انگلستان هر ساله تجدید تعداد جغرافیائی نفوس را میکنند چون برخوردارند باینکه مثلا تعداد مسلمین امسال يك كرور کمتر از پارسال شده و تعداد مسیحی نیز نیم كرور کمتر گریخته و تعداد سایر ملل نیز هر يك به تناسب خود در هر سال کمتر از سال قبل می شود و بدین علت باید تجدید دفاتر کنند و عدده نفوس جغرافیائی امسال با سال قبل خیلی اختلاف بهم میرسانید علت را می پرسند گفته میشود آنچه از عدده نفوس سایر ملل میگذرد بعد از نفوس بهائی می افزاید چه که ان ها روز بروز بهائی میشوند و عدده اینطایفه ساعت بساعت بیشتر میگردد

از اینجهت وزراء انگلستان مقرر داشتند که این جغرافیائی موقفاً موقوف شود تا چند سال دیگر کار یکسره گردد و همه بهائی شوند

اقای نیکو — این عبارتی است که از یک نفر مبلغ بهائی مشهور در حضور جمعی مبتدی شنیدم و اگر کسی باور نکند

گوینده همین کلام را باو معرفی میکنم تا برود و از همان شخص مطالب عجیب تر و اغراقهای سخت تر بشنود

باری غرض آنست که بهو و جتجال اینطایفه چنان وانمود میکردند که عده نفوس بهائی زیاد شده یعنی نفوذ این امر شدت دارد

مثلاً مجله نجم باختر بمن میدادند که قرائت کنم میدیدم تمام توصیف از یشرفت این طریقه بهائی است که در فلان ممالک اهالی چطور در صدد جستجو و تحقیق برآمده اند و مردم فلان اقلیم چسان یکفعه بیدار شدند

و ممکی از باره حجت الله سرشار شدند و در فلان کشور چه شد و مشرق الاذکار بهائیان در خطه امریک چه ترتیب و چه ترکیب بنا شده است

و البته اینگونه مطالب که در مجله نوشته شود و مانند من شخص بیخبر تازه واردی که نه باین گونه وسایس و تبلیغات سابقه داشته و نه باین قسم دروغ گوئی و دروغ نویسی آشنا بوده البته باور می کند چنانچه من باور کرده بودم و وارد شدم ولیکن بعد از چند سال فهمیدم که تمام آنها کذب بود و نویسنده مجله نجم باختر فقط یکفر بهائی ایرانی است که مزدور شده است هر چه باو دستور میدهند بنویسد

اما در عوض آنکه دیگران وارد در اینطریقه شوند اشخاصی که سابقاً در این طریقه بوده اند بر گشته اند و هر کدام بنوبه خود بیدار گردیده این افسانه های هیچ و بوج را ترك گفته اند — و چون میرزا عباس شخص زرنگ زیرکی بود هر کدام از بهائیان و مبالغین را که بی برده بود آنها نیز فهمیده اند و دیانت حقه

را از ویانت حقه بضم حاء تشخیص داده اند به بروز الطف و اظهار محبت کآمداری میکرد که مبادا قساد برگشتن آنها در جامعه بهائی بیشتر، مؤثر شود

چنانکه میرزا ابوالفضل کلایکائی را که در اواخر فهمیده بود گول خورده و مخصوصا در قاهره مصر گفته بود * آن افندی رجل سیاسی و خدعنا بروحانیه * همین محبت ها کآمداری کرد تا عمرش در گذشت و همچنین سایرین را کآمداری میکرد و وقتی عمرشان نیز در میگذشت مناجات بالا بلندی که تمام وصف حالت ایمانیه او بود برایش میگفت تا سایرین تفهمنند و تصور کنند که آن هم از اغنام الهی بوده

مثل مرحوم ادیب که باصطلاح بهائیان از ایادی امر الله بود و شخصا او را ملاقات کردم و فهمیدم بهائی نیست و خودش نیز نادم بود ولی چون اواخر عمرش بود نتوانست اظهار عقیده کند تا فوت شد - فوری يك مناجات مفصلی برایش نوشت و حاجی امین نیز مأمور بقرائت و خواندن آن مناجات در جماع و محافل بود

والبتّه طریقه عقل و کیاست و هوش و فراست نیز همین است کسیکه بنیانی بر پا کرد و طریقه احداث نمود که جمعی را تابع و مرید خود کند که خود و عائله اش از آنان الی الابد استفاده نمایند باید بهر قیمتی شده نفوس مهمه را کآمداری کند چه که از برگشتن يك نفس مهم خلل عمده بجایمانه وارد میشود چنانکه عمده سبب بیدار شدن و آگاه گردیدن من چون محقرت بنگری ادبار و برگشت نفوس مهمه بهائی از قبیل * اقا سید مهدی دهجی * و اقا جمال پروجردی * و میرزا اسد الله اصفهانی *

و حاج محمد حسین خرطومی * و میرزا آقا جان خاتم الله *
 و حاج محمد حسین ناشی * و حاج حسینعلی فطرت جهرمی *
 و سید محمد افغان * و میرزا علی اکبر رفسنجانی * و خیر الله
 افندی سوری * و دکتر امین فرید * و تمدن * و مستراسپرانک
 امریکائی * و ست لواء * و غیر هم بوده است گویانکه این اشخاص
 بر کشته چندین سال قبل بوده اند و آنان را ملاقات نکرده ام و
 یا در همین عصر بوده هستند و ملاقاتشان اتفاق نیفتاده اما همان
 خیر بر کشتن و ادبارشان را که شنیده ام در من تاثیر کرده و
 موجب تنبه و تذکر شده است

از اینجهت امید وارم همین بیانات و حکایات من نیز سبب
 تنبه و تذکر آن مرغان معصومی شود که بخیال دانه سعادت و دیانت
 در این دام شوم شقاوت و امانت افتاده و یا می افتند

باری سخن در اینجا بود که میرزا عباس اینگونه اشخاص
 را با سوء سابقه و فساد اخلاق چنان نگاهداری میکرد و هر روز
 برایشان لوحی نازل می نمود و تشویقشان می کرد و اگر کسی
 از محرمان باو میگفت که فلان کس این عیب و این نقص و این
 فساد اخلاق را دارد چرا اینهمه لوح برایش میفرستی و این
 اندازه او را مقبول عنایت و محبت خود قرار داده بعد از های
 بد تر از گناه و عذر های آمیخته به اشتباه متشبهت شده مثلا باو
 میگفت هر کس مرضش بیشتر است نسخه بیشتر لازم دارد

پرده پوشی میرزا عباس از فساد اعمال و اخلاق میانین
 بهائی بروی پرده افتاد و افتابی شد بقسمی که همگی بهائیان
 تصدیق دارند که سرکار آقا [میرزا عباس] میدانست فلان مبلغ
 در فلان شهر چه کرده و با دختر کی جمع شده — و فلان

مبلغ در ولان نقطه با زن بی مقاربت نموده — و آن دیگری در ولان نقطه مال به او غارت کرده — چه که همه شکایات و راپرت ها برای او میرفت معینا در جواب برای همان مبلغ که مرتکب اینگونه جنایات شده ایها الرجل الکریم مینوشت. یا تو را قائم جیش [۱] عرمرم میخوانند — چه که او کارش باحسن اخلاق یا سوء اعمال احدی نبود او میخواست از عده اغنام پدرش چیزی نگاشته نشود که موجب خسارت گردد

و با آنکه صد ها عراض شکایت از آن مبلغین خیانت کار برایش میرفت استثناء نمیکرد و ترتیب اثر نمیداد چه که از آن ها مبلغ می خواست نقدندیس و هر يك از آن مبلغین که قضایا را فهمیده بودند فقط برای ادرك همان لذائذ و شهوات تا آخر ثبات و باقی ماندند .

و آنانکه با عاطفه و وجدان بودند و دانستند حقیقتی در کار نیست اگر اواخر عمرشان بود خاموش ماندند و به اصطلاح حضرات مخموم شدند و اگر عقاید خود را اظهار نمودند بقول حضرت بیوفا گردیدند و منجمله از بیوفان یکی اواره است

بصورت

اواره نویسنده کتاب کشف الحیل در اوقاتی که مبلغ هائیان بود و در حقیقه چشم نیاز مندی و امیدراری باو گشوده بودند و از رئیس و مرؤس و تابع و متبوع وزن و مرد باواحرامات قائمه نمی نمودند و تصدق داشتند که در داخله خود چنین شخص فاضل و تحریر کالمی ندادند پیوسته از تحریر و تقریر وی

[۱] در لوح میرزا محمود فروغی است



اواره نویسنده کتاب کشف الحیل

استفاده ها میکردند منجمه او را وادار کردند کتاب تاریخی بر وفق دستور العمل و میل حضرات بنویسد ایشان نیز در آن اوقات کتاب تاریخی باسم [کواب الدریه] نوشتند و در موقعبه در مصر مشغول طبع او بود گذار نگارنده بهجفا افتاد پس از پذیرائی شایانی که جناب شوقی افندی از من نمود و پدرش جناب، پروزا هادی چقدر ملاحظت و محبت میکرد و پسر و پدر هر دو مراقبت